بسم الله الرحمن الرحیم

دوشنبه 16/02/92

جلسه 879

کلام در حدیث رفع بود اشکالاتی گرفته شده بود به حدیث رفع بر برائت در شبهات حکمیه که هیچکدام وارد نبود، مفاد حدیث رفع این بود که آنچه را که نمی دانند از امت من برداشته شده وتبعه ای برای امت من ندارد وثقلی بر امت من ندارد، پس رفع ما لایعلمون است از عالم مسؤولیت وتبعه وذمه مکلف که مآلش به عدم مؤاخذه وعقاب است.

راجع به فقه الحدیث این حدیث کلام در جهاتی واقع می شود:

الجهة الاولی: گفته شده این حدیث مشتمل است بر کلمه رفع در حالیکه معنای رفع اعدام شئ موجود است در مقابل دفع که جلوگیری از وجود است از اول، وهیچگاه در شریعت اسلامیه این امور تسعة وضع نشده بود تا آن را رفع کنند باید می گفتد دفع عن امتی.

آقای نائینی فرموده: فرقی بین رفع ودفع نیست رفع هم همان دفع است، چون ممکن هم در حدوث نیاز به علت دارد وهم در بقاء، شما وقتی یک چیزی را از بین می برید یعنی دفع کردید بقاء آن را ومانع شدید از اینکه مقتضی تأثیر بگذارد در بقاء این ممکن پس رفع هم همان دفع است، فالمراد من الرفع فی الحدیث هو الدفع، پس اشکال نکنید که نمی شود بپذیریم که یک زمانی این امور تسعه وضع شده تا رفع شده باشد، حتی نمی شود بپذیریم که یک زمانی قبل از اسلام ما لایطیقون واجب شده بوده، اصلا تکلیف به ما لایطاق ظلم قبیح است یا عقاب بر خطاء ونسیان ظلم قبیح است مگر یک زمانی وضع شده بوده که رفع شود؟ مرحوم نائینی می فرماید این اشکالات را نکنید چون معنای رفع شامل دفع هم می شود هر رفعی دفع است.

اقول: این فرمایش نائینی اگر از یک فیلسوف صادر شده بود قابل توجیه بود اما ایشان که بحثها را عرفی مطرح می کند اینجا بحثی را مطرح کرده که فلاسفه هم قبول ندارند، بحث عرفی است از نظر عرفی لفظ رفع وضع شده بر اعدام شئ موجود، اگر بخواهند مانع از حدوث شئی شوند از دفع استفاده می کنند، اشکال ندارد که رفع وضع شود برای خصوص منع از تاثیر مقتضی در بقاء شئ بعد از اینکه این مقتضی موجب حدوث شئ شد، شد یک مقتضی موجب حدوث شئ شد بقاء مانع بشویم از تاثیر این مقتضی اسم این را بگذاریم رفع این مشکل عقلی ندارد، اما اگر از اول مانع بشویم از تاثیر این مقتضی حتی نسبت به حدوث این شئ اسم این را بگذاریم دفع.

ما باید ببینیم اشکال چیست؟ اشکال این است که اصلا وقتی در هیچ زمانی تکلیف ما لایطاق وعقاب ومراخذه بر خطا ونسیان وضع نشده بود پس چرا تعبیر کرده اند به رفع، رفع در جایی است که وضع شده باشد چیزی بعد بخواهند آن را بردارند اینجا باید تعبیر می کردند به دفع.

جواب صحیح:

توجیه اول: یا بگوئیم تعبیر به رفع بخاطر این است که در امم سابقه هر کدام از این امور تسعه وضع شده بوده مثلا ما لایطیقون فی الجملة در امم سابقه بوده اما نه ما لایطیقون عقلی تا بگوئید ظلم است بلکه ما لایطیقون عرفی وتکلیف شاق "ربنا ولاتحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا" تکلیف شاق که عرفا ما لایطاق است ما در امم سابقه داشته ایم ولو بخاطر عقوبت آنها مثل" اقتلوا انفسکم" یا "فبما نقضهم میثاقهم حرمنا علیهم شحومهما"، واصلا معنای آیه که می گوئیم "ربنا لا تحملنا ما لاطاقة لنا به" در جایی معنا دارد که عقلا محال نباشد ولذا نمی شود گفت ربنا لا تظلمنا، پس مراد همان ما لایطیقون عرفی است، یا مثلا رفع الخطأ والنسیان امم سابقه چه بسا مؤاخذه می شدند بخاطر ترک تحفظ وخیلی از نسیانها بخاطر ترک تحفظ است، در موثقه سماعه هست که شخصی که در لباس نجس نماز خواند یعید صلاته وانما جعلت علیه الاعادة عقوبة لنسیانه کی یهتم بالشئ، ولذا آقای سیستانی به این موثقه سماعة استدلال می کند که هر ناسی ای نمازش در لباس نجس باطل نیست بلکه نسیان عن تقصیر واهمال باید باشد واو هم نمازش باطل نیست بلکه عقوبة اعاده می کند نه تکلیفا، پس تخصیص می زند حدیث رفع را، چون حدیث رفع بر عمومات حالکم است نه بر ادله خاصه کما اینکه رفع ما اضطروا الیه نسبت به شرب خمر مثلا نخصیص خورده است.

شاهد بر عرض ما که در امم سابقه این بوده که گاهی بخاطر ترک تحفظ که منجر به خطا ونسیان می شده عقابشان می کرده اند البته با اعلام قبلی واین عقاب ظلم نیست همین دعا استکه "ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا" که اگر به معنای عدم طاقت عقلی بود که این دعا درست نبود وشبیه ربنا لاتظلمنا می شد، معلوم می شود به معنای عدم طاقت عرفی ومشقت است، کما استشهد به فی تفسیر العیاشی برای رفع الخطاء والنسیان. ما در بحث فقه عرض کرده ایم که گاهی انسان می داند که اگر تحفظِ میسور ومتعارف نکند فراموش می کند این می شود نسیان به سوء اختیار اینجا به حکم عقل وعقلاء باید تحفظ کند (مگر اینکه خود تحفظ بشود تکلیف ما لایطاق) وحدیث رفع از این فرض منصرف است، کما اینکه حدیث رفع منصرف است از اکراه به سوء اختیار، اما موارد شک که من تحفظ نمی کنم ولی شاید فراموش بکنم شاید نکنم ما تفصیل دادیم که در واجباتی که وقتش رسیده ووجوبش فعلی شده قاعده اشتغال می گوید شما می دانی که مثلا الآن صد تا نماز قضا داری( که وجوبش فعلی است) اگر الآن تحفظ نکنی شاید یادت برود وبعد کمتر بخوانی قاعده اشتغال می گوید الاشتغال الیقینی یقتضی الفراغ الیقینی لذا باید یا همین الآن نمازهای قضاء را بخوانی یا تحفظ کنی، استصحاب عدم نسیان در آینده اثبات نمی کند که شما این نمازهای قضاء را خواهی خواند لانه اصل مثبت، بلکه استصحاب عدم امتثال جاری است که البته نیازی هم به آن نیست، چون قاعده اشتغال می گوید شما شک در امتثال داری باید احراز کنی امتثال را اما وجدانا او تعبدا. کما اینکه زنی که اذان ظهر را گفته اند واحتمال می دهد که حیض بشود مثل اینکه زمان عادتش نزدیک است یا دجار اضطراب در وقت است وخوف دارد باید اول وقت نماز بخوانند چون استصحاب بقائ طهر اثبات نمی کند که این زن نمازش را خواهد خواند لانه اصل مثبت الآن تکلیف فعلی دارد به اتیان نماز الاشتغال الیقینی یقتضی الفراغ الیقینی استصحاب هم می گوید که اگر الآن نخواند بعدا هم نخواهد خواند پس باید همین الآن بخواند. اما در شبهات تحریمیه استصحاب می گوید شما ان شاء الله گناه را مرتکب نخواهی شد، در شبهات وجوبیه استصحاب عدم اتیان داریم ولی در شبهات تحریمیه بر عکس است استصحاب استقبالی عدم ارتکاب داریم لذا اگر من ترک تحفظ کنم ولو احتمال بدهم که با این ترک تحفظ مبتلا به نسیان خواهم شد در شبهات تحریمیه اشکال ندارد حالا بعدا هم که نسیان کردم ومرتکب شدم رفع عن امتی النسیان می آید.

هذا بالنسبة الی الامة الاسلامیة اما نسبت به امم گذشته اجمالا بوده اند.

(اشکال: اینکه می گوید از این امت برداشته شده یعنی اجمالا بر همین امت بوده وبرداشته شده نه بر امم سابقه؟ جواب: اکر کسی به پسرش که تازه ده ساله شده وتا حالا نان هم نخریده می گوید من نان خریدن را از گردن تو برداشته ام برادر تو می خرد این عرفی است).

پس خلاصه توجیه اول: رفع این مذکورات در امت اسلامیه بخاطر وضع این مذکورات است فی الجملة در امم سابقه.

توجیه دوم: تعبیر به رفع بخاطر این بود که مقتضی قریب برای وضع بوده ولو وضع فعلی در امت اسلامیه نبوده لذا گفته اند رفع، مثلا یک آقایی مقدمات اعدامش فراهم می شود می آورند او را کنار چوبه دار همانجا مادر مقتول او را می بخشد می گویند رفع عنه القتل چون مقتضی قریب قتل محقق شده بوده، اینجا هم مقتضی فی الجملة بوده برای وضع این تسعة مثلا مقتضی بوده برخی ما لایطاقهای عرفی را واجب کنند یا مقتضی بوده که واجب کنند تحفظ از نسیان را فی الجملة یا مقتضی بوده که واجب کنند احتیاط را فیما لایعلمون ولی امتنانا وتفضلا رفع کردند، به این لحاظ صدق می کند رفع.

توجیه سوم: به لحاظ اطلاق اثباتی ووضع اثباتی تعبیر کرده اند به رفع، چون اطلاق اثباتی می گوید یحرم الکذب وضع اثباتی شده حتی فی حال الاضطرار، رفع ما اضطروا الیه می گوید رفع اثباتی شده ولو ثبوتا دفع است، ولی چون اثباتا وضع شده بود به لحاظ این وضع اثباتی تعبیر کردند به رفع اثباتی یعنی تخصیص در عمومات ولو ثبوتا دفع است.( اطلاق اثباتی قید لبی هم ندارد چون تکالیف غیر معقول را بحث نمی کنیم بلکه مثلا ما لایطاق عرفی را می گوئیم).

اقول: الاقرب تلفیق این سه توجیه است: گاهی به لحاظ برخی فقرات همان توجیه اول خوب است ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا، این به لحاظ ما لایطیقون، توجیه سوم برای بعض فقرات مثل رفع ما اضطروا الیه، به لحاظ اینکه خطاب اولی می گوید یحرم این می گوید رفع ما اضطروا الیه، وتوجیه دوم برای برخی فقرات مثل رفع ما لایعلمون است، چون مقتضی برای وجوب احتیاط هست لان الحکم الواقعی مقتض لوجوب الاحتیاط فرفع، یا بیان ما خیلی این توجیه دوم واضح است چون کارهایی که ما می کنیم مقتضی است که تبعه داشته باشد برای انسان، اصلا کارهایی که انسان انجام می دهد به آنها اکتساب می گویند "لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت" اصلا اکتساب یعنی این کار تبعه ای دارد برای انسان شارع می گوید رفع آن تبعه، تبعه فعل حرام از روی اضطرار را برداشتیم از روی دوش شما، یعنی این تبعخ می خواست بیاید جلویش را گرفتیم.( در رفع القلم عن الصبی یا به لحاظ مقتضی وضع یا به لحاظ شمول اطلاقات خطاب للصبی الممیز گفته اند رفع، می شود رفع اثباتی در مقابل وضع اثباتی شمول اطلاقات نسبت به صبی ممیز ).

الجهة الثانیة: ما خلاصه حرفمان این شد که محتملات در حدیث رفع پنج چیز شد:

1- تقدیر المواخذة.

اشکال کردند که یعنی چه رفع المؤاخذة علی ما لایعلمون؟ مگر انسان مؤاخذه می شود بر حکم شرعی مجهول؟ حکم شرعی حکم خداست، خدا جعل کرد مگر من مؤاخذه می شوم بر او، من مؤاخذه می شوم بر کار خودم که ترک احتیاط بود، لذا گفته اند مؤاخذه نباید در تقدیر باشد چون با فقره رفع ما لایعلمون نمی سازد، ولو با فقرات دیگر می سازد.

اقول: اگر اشکال همین مقدارباشد جوابش واضح است جوابش این استکه کی گفته بگوئید المؤاخذة علیه بلکه بگوئید المؤاخذة به، یعنی رفع عنکم المؤاخذة بما لاتعلمون، مؤاخذه به حکم واقعی مجهول نمی کنند شما را، یعنی نمی ایند شما را مؤاخذه کنند که ما حکم واقعی مجهول داشتیم چرا عمل نکردید، وبما اضطررتم الیه وبما لاتطیقون، مؤاخذه نمی شوید به سبب تکلیف مجهول، مؤاخذه کردن به سبب تکلیف مجهول این استکه به شما بگوئیم باید احتیاط کنید، چرا احتیاط نکردید؟ پس نگوئید مؤاخذه علی عدم الاحتیاط بلکه بگوئید مؤاخذه بما لایعلمون.

ولی عمده اشکال این استکه تقدیر خلاف اصل است که این را توضیح می دهیم.

2- اثر در تقدیر است کما قال الشیخ، رفع ما لایعلمون أی اثره وهو وجوب الاحتیاط، چون وجوب احتیاط دو نوع است یک وجوب احتیاط نفسی یعنی خود احتیاط ملاک نفسی دارد، ملاک نفسی اش این استکه تقویت می شود نفسش در مقابل گناه "من اجتنب عما اشتبه علیه من الاثم فهو لما استبان له اترک" بله این وجوب نفسی احتیاط اثر حکم واقعی نیست، اما ظاهر امر به احتیاط امر طریقی است برای تحفظ واقع، امر طریقی به ملاک تحفظ واقع چون هست می شود از اثار آن واقع، پس می شود رفع اثر ما لایعلمون واثره هو وجوب الاحتیاط، رفع اثر ما اضطروا الیه واثره الحرمة او الحد اوالتعذیر اوالعقاب ونحو ذلک، اثر ما لایطیقون هم وجوبش هست، حالا اینکه انصراف دارد این اثر به اثر ظاهر یا همه آثار را شامل می شود را بعدا بحث می کنیم.

اقول: اشکال این هم این استکه مقتضی تقدیر است وتقدیر خلاف ظاهر است، که الرجل القائم را بگوئید الرجل القائم ابوه، این خلاف ظاهر است، جئنی برجل را بگوئیم جئنی بغلام رجل اینها خلاف ظاهر است.

ان قلت: این قدر نگوئید تقدیر خلاف ظاهر است چون بالاخره باید در حدیث رفع مرتکب خلاف ظاهر است بشویم، چون ظاهر اولی از رفع رفع حقیقی است از موطن مناسب شئ، مثلا می گوید رفع ما اضطروا الیه کسی که شرب خمر کرد از روی اضطرار می گویند رفع شد این شرب خمر، خوب از کجا؟ رفع حقیقی این استکه شرب خمر را از موطن مناسب خودش که موطن خارج است برداریم، رفع حقیقی یعنی رفع الشئ حقیقتا عن موطنه الواقعی وهو الخارج، وحال آنکه اینجوری رفع نشده، چون ما قطعا فعل مضطر الیه داریم در خارج فعل مکره علیه داریم در خارج خطاء ونسیان وحسد داریم ولو حسد باطنی درخارج پس رفع حقیقی نشده، لذا باید یک مجازی مرتکب بشویم حالا یکی مجاز در تقدیر مرتکب می شود یکی مجاز در کلمه مرتکب می شود ورفع را رفع ادعائی ومجازی می گیرد، یکی می آید مجاز مرتکب می شود به لحاظ موطن رفع که ظهور داشت در موطن واقعی می گوییم نه مراد وعاء عالم تشریع است کما قال السید الخوئی والصدر یا مراد وعاء ذمه ومسئولیت است کما هو المختار، ولا مرجح لاحد هذه الاحتمالات، چون شما می خواهید بگوئید تقدیر درست نیست تا به احتمالات دیگر برسید که آنها هم خلاف ظاهر است.